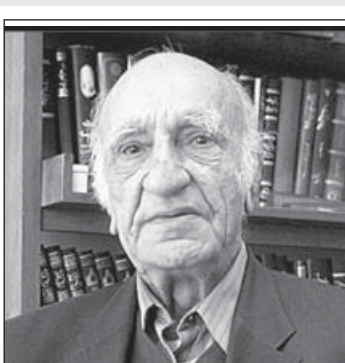


شاهنامه آخرش خوش است

نگاهی به کتاب شادروان دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی



که را زهرهٔ آن که از بیم تو گشاید زبان جز به تسلیم تو؟

یک نویسنده فرنگی می‌گوید: «گذشته مثل آئینهٔ اتومبیل است. در رانندگی، باید متوجه جلو و اطراف بود و البته گاهی هم لازم است و باید به آئینه نگاه کرد و پشت سر را هم دید.»

ایرانیان بعد از تسلط عرب، به سبب گرفتاری‌های روزمره، همه جا پیش روی خود را می‌دیدند و مواظب بودند که چگونه با حکام عرب می‌شود ساخت؛ چگونه از گیر مالیات و جریمه می‌شود گریخت؛ چطور دخترها و پسرها را می‌شود از چنگ‌های بی‌حاصل نجات داد؛ از چه راه می‌شود کشت و زرع را توسعه بخشید؛ راه ادامه زندگی را تمرین می‌کردند، چگونه می‌شود با شراب «مهم» قاپ حاکم عرب را دزدید؟ چطور می‌شود قرآن را صحیحا آموخت؛ نماز یا چه کیفیتی می‌شود نزدیکتر به خدا خواند؟

بعد از همه این مراتب، رهگذرها که با سرعت سراسم‌انگیز طی طریق می‌کردند، یکی دو مورد نیز پیش می‌آمد که مردم ایران – آنها که هنوز خاطراتی از مادران و مادرزیر گاهای خود داشتند – مثل آئینهٔ اتومبیل، از شیشه عقب به پشت سر نگاه می‌کردند. این آئینه برای آنها در حکم جام جم بود، چه، در آن آینه شبی از تاریخ ایران، آنها را آگاه می‌کرد که – پیش از مسن و تو لیسل و نهاری بودم…

در این سن آئینه و آئینه بغل دستنی بود که اشیاهی از اسکندر و دارا، از جمشید و کیخسرو، از بهرام و آرزو، خود را به طور گذرا به او نشان می‌دادند و مثل تصویری که در پیجهای یک راه کوهستانی، بی در پی محو و آشکار می‌شود، در آئینه جهان‌نما بازی می‌کردند…

یکی از این راهگذران ما، حکیم ابوالقاسم فردوسی بود که تاریخ گذشته را در این آئینه دیدند و مصداق آن تاریخ را طی چند بیت از قول یک پادشاه به زبان آورد که من آن را برای تو می‌کنم. برای فردوسی، در این رهگذار، این آئینه عبرت بود، جام جهان‌نما بود، او وقتی سرگذشت کیخسرو را به شعر درمی‌آورد و یکساره به این پدیده عجیب برخورد کرد که شاهی با آن عظمت، یکباره از همه تعینات چشم می‌پوشد، ترک سلطنت می‌گوید و یکی از کوهستان‌های دورست (کوه برزکوه) به قول فردوسی گوشه‌نشین می‌شود (این برزکوه به گمان من باید همان پاریزکوه یا جبال بزک باشد)، وقتی به داستان اکتفاف کیخسرو رسید که پادشاه ضمن خداحافظی از یاران، در برف کوهستان محو شد، این ابیات عبرت‌انگیز را به زبان آورد:

همه خاک دارند باین و خشت ندانم به دوزخ درند، ار بهبشت زمین گر گنشاده کند راز خویش نماید سرانجام و آغاز خویش کنارش پس از تا جاداران بود برش بر ز خود سواران بود پس از مرد داد بود دانشم پس از خوش‌بخت چساک پراهنش چه افسر پهل بر سرت بر، چه ترک سبزه زار خورشید چنگ داندن مرگ به نیکی بیاید تن آراستن که نیکی نشاید ز کس خواستن کیخسرو سپس به هم‌راهان روی کرده،

تأکید می‌کند:

مجویبد از این رفتن، آزار من که روشن شود راه و دیدار من جهان ماندگار است و مارفتنی به مردم نماند به جز خفتن…

فردوسی این آئینه را در رهگذار مردم ایران ثابت و میزان کرده و آن ششاهنامه اوست که مردم ایران در آن آئینه گذشته خود را می‌بینند و این جزوه کوچک نیز نمودی است از آنچه این راهرو بی‌یاز و برگ داده است. بهار ۱۳۲۸ه‍/ق ۲۰۰۴میلادی پاریزی این مقدمه کوتاه را باستانی استاد باستانی به مناسبت تجدیدچاپ کتاب حاضر بود که گرد محور ششاهنامه می‌چرخد. فهرست مندرجات این کتاب که در ۱۷ عدد تنظیم شده، افزون بر مقدمه‌های چاپ پنجم و چهارم با عنوان «شاهنامه، درختی گش‌نخیب و بسیار شاخ»؛ بدین قرار است:

۱) **پهچاهی پیش از قبائل**؛ خدایانکام، یعقوب لیث، ابومصور، خوی بد دیقی.

۲) **فردوسی شاهنشاستان**؛ یاران فردوسی، انتحار سیاسی، هوداران فردوسی، آتش در مسجد، رقص جلاجل.

۳) **شاهنامه‌سازان**؛ کاهدونی قبر نظامی، شاهنامه غزالی، قی و اسهال؛ مختاری نامختار، چنین گفست فردوسی، سعیدی آراولزمان، خوشا یاد کرمان، مستی سام دویند، نان جو خور، که خاصیت این است شهنامه را، فردوسی فرانهانی، قهر نادر، طوطیان هند، فیلمنامه، تبعید بیبدل، دست‌بسته، نادرگیر، شکار شیر، ترجمه سندی، خدای داند، هفتخوان، تابوت بر ششانه زویر، مسوزن و نین پاریوز، علینامه، شورشکی‌نامه، نه شاهم نه خاقان، تنگن ورتدل، شسر پدران و پسران، روزی چهارصد بیت، بست قم، تیر در دست راست، قان مهر کرده، دار و جسد فرزانگان، زندان انگلیس‌ها، چه است فرمز، زنگی کرمانی، ندیم تیمور، سر شاخ در سه جا عبور از بل، قیزکوه، شیرین‌مغل،ها، جرجک‌جنگ اشرفی، تاریخ تلگاری.

۴) **شاهنامه‌بازها**؛ گاو به گاو، کمپانی هند شرقی، جدول مندیلب، سر نولوزیونی، فرهنگ شاهنامه، تسلیم سرنوش، توران‌نامه، فرنگ مرگ، تیرپاران صحرا، تبعیدی ناپلئون، بازی با آب و آتش، خوانم‌گ، خودکشتی همسر، طلاق همسر، بندنامه حماد، مهلت مهل، بنای فراری، دیکتاتور لطیف، قرض کن ساختمان کن، عروس شهرها، یک مرد شه در فرانت، رستم‌نم ایرندی، ملکه بره‌ها، من موش ده سکه مرده، دستهای کوچک، چیچون به راه خود می‌رود.

۵) **از فراسایب تا تکملی‌شاه**؛ یکی برتر

شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن امیرک ابوالفتح در سال ۵۹۹ه‍.ق در سهرورد –از توابع زنگیان– به دنیا آمد و در سال ۵۸۷ به دستور سلطان **صلاح‌الدین ایوبی** کشته شد. گفته‌اند که صلاح‌الدین نام‌های به پسرش –ملک ظاهر غازی، حاکم حلب – می‌نکارد و در آن دستور قتل **سهروردی** را به او می‌دهد. **ملک ظاهر** جوان که با سهروردی انس گرفته بوده و او را به چهارصد دلار، همه را حبس کن، باید وصیت کرد، کراوات و پیراهن مرتب، حبیب ثابت، ما نژول نمی‌خواهم، مدرسه نیکی علاء، تکلیف شرعی، وصیت عهدی، مایلم مطلق بگویم، زیارت عاشورا، حق‌التحریر شاهانه، منوی ندانان نیزکرده شاه در ایران حکومت می‌کند، گریه موش‌دانسی می‌کند، پیچها برگردند، سیفون رجالی، پیروزی اسکندر، تانک روسی، فردوسی در المپیا، خشم راه هراز، موسیلمی و کنبته فردوسی، فرزندگی کشته می‌شود، ارتقاہ به ارتفاع، گلوله باز هم گیر کرد، در کشور شوراها، تجربه روزگار، هزاره لندن، ثروت ویاں گارد، حافظ یا فردوسی؟ آب خنک، باغ صدماق، اغراق شاعرانه، شترچران کویر، سگته دوس، مرا بی‌وسی، شترسواری دولا دولا، گور به گور، در دو قدوس مقصود، قربانی در کنار مجسمه.

۹) **هزاره‌های** که به سر رسید؛ اهل معنی، ولی صبح، تاریخ را تغییر می‌دهند، هیچ چیز را نباید دست زد، محترمن‌سابق، نوسازی مقبره، تلفون توی یخچال، خودمان تاریخ‌نویس داریم. ۱۰) **غریب‌گهسا**؛ هوایما حاضر است، تاریخ خلاصه می‌شود، تاریخ را بشناسید، پنجاه هزار بیز، فردوسی یک تربیت‌کننده، هفت‌خوان زندگی، همه را عرض کردم، این افسر مفسر، گذشت نوبت محمود، هنر عیب کرده، فرار در مرز به هند، رستم کجاست، کشتی سلامت ۱۱) **آن تلخ‌وش** سیاهچرده؛ عروسی روشتکه، بگو یاد گیر، علیرضا بیاید، برسته و پیوسته، فرمانده لشکر کجاست؟ قاجار استقبال می‌کند، خر عکاس، بنز شکاری، رویه مرغها را برده، مورس کجاست؟ تب پلیس، گاردن پارتسی کلنل، چراغ قرمز حیات، بیدار و زندگانی دار، سسری بر درخت، من دست نمی‌دهم، ایرج و قهر حکیم، مردانگی بهار، کرژ رستم، نایب رئیس مجلس، زعفران، مگر عمر چقدر است؟، خدمت تومان انعام، ز شهنامه سفری، در خند بهار، عطیف که ماسیق، چیق روی منبر، یک برنو بدهید. کاسه ناصرالدین‌شاهی.

۱۲) **شاهنامه کار و شاهنامه‌دار**؛ خنجری روز گرفتار و… یازده سال با قند، تو این طرف جو، سواده قرن، مسلمان کرسف، جهاشان، جهان شاهنامه، پیر مرزبان، شعری با خون افشار قاسمو، در خاتمی حاکم، احتشام در احتشام، تخصص در مشورت میجد، یک خروار روغن، بچه لای فرش، دورت بگردم.

۱۳) **شاهنامه کار و شاهنامه‌دار**؛ خنجری روز شاهنامه، کشته شادفغان، پشه و شمشیر، هزار افسان، پهچ‌های شاهین، شاهنامه نخوان، سگتو باید کرد، ملکه شاهنامه شناس، یادگارها، مرسدی در چاه، مهدستومان حقوق، فن‌ها پاره می‌شود، یک دامن اشک، یکسوار، سری اموره، شاهنامه دختر، آغاز و پایان قاجار، تیرپران، مرفین بدهید، شاهنامه‌ساز، تونل شاهنامه، بزم ازمی، ترکمن و اسب سردار، یخ در شکم، جوانمردگ شب عبید، لقمه نانی خدا داد.

وی به‌روشنی ذکر نشده است؛ ولی اگر به سخنان و آرای فلسفی خود سهروردی رجوع کنیم، شاید بتوان با نژادندان جنبه‌های سیاسی مکتب او، و فیلسوفان، باید «شانی» از آلهی‌بودن حکومت در آن روز هم می‌باید از سوسی به جزئیات گزارش‌های تاریخی درباره زندگی و مرگ سهروردی بررسی کرد و هم اوضاع شهر حلب را در سالهای ۵۷۱ تا ۵۸۷م تا یعنی دوران همشینی شاهزاده جوان با سهروردی بررسی کرد و هم نوشته‌های سهروردی را برای بیرون کشیدن جنبه‌های سیاسی و آرای فلسفی وی، تا ببینیم آیا می‌توان آیین سیاسی – فلسفی ویژه‌ای در نوشته‌های سهروردی یافت و به آن صفت «آیین داده» یا «آیین سیاسی» به‌طور کلی باید گفت که سهروردی به مبانی نظری فلسفه سیاسی آنچنان که پیش از وی لافلسفه عنوان کرده‌اند، نیز رداخته است و در آثار خود بخشی را به آن اختصاص نداده است. برای سهروردی، برخلاف فارابی، «مدینه» و

یعنی «عدالت چیست؟» هرگز نمی‌پردازد؛ زیرا توجه او به چیز دیگری است و از دیدگاه اشراقی او، معرفت بر مبنای دیگری جز آنچه در فلسفه مشاء مطرح شده، استوار است. وی به مسأله انواع حکومت آن‌گونه که در کتاب‌های صاحب‌النیرنگ‌اند (همانند فریدون و کیخسرو). و این‌س که بنا بر سنت اشراقی، آن‌گونه که در حکمت اشراقی بازگو شده، هر س که طلب علم کند و به «حکمت متعالیه» دسترس یابد، به‌ویژه آن‌گونه که در کتاب‌های سهروردی مطرح شده، و در آن تأکید می‌کند که اگر سهروردی را نکشد، حکومت حلب را از وی خواهد گرفت. از این رو ملکشاه ظاهر ناچار، دستور قتل فیلسوف جوان را اجرا می‌کند!

سهروردی سیاست و حکومت و

تعبیر را مرتبط با «شهر» (مدینه) عنوان

نمی‌کند و در هر موردی که درباره

حکومت سخن می‌گوید، آن را «تعبیر

الهی» مربوط می‌داند. از دیدگاه حکمت

اشراق، حکومت هنگامی دارای اعتبار

ایران شناسی

ترکیبی است از دو بنیاد اندیشه سیاسی اسلامی و ایرانی، یعنی بنیاد نبوت در اسلام و اعتقادات اسلامی در باب معجزات و کرامات انبیا و ائمه و مطرح شده، استوار است. وی به مسأله دربارۀ فرّه یا خوزهٔ کیانی پادشاهان که صاحب‌النیرنگ‌اند (همانند فریدون و کیخسرو). و این‌س که بنا بر سنت اشراقی، آن‌گونه که در حکمت اشراقی بازگو شده، هر س که طلب علم کند و به «حکمت متعالیه» دسترس یابد، به‌ویژه آن‌گونه که در کتاب‌های سهروردی مطرح شده، و در آن تأکید می‌کند که اگر سهروردی را نمی‌توان با نام فلسفه سیاسی، یعنی «سیاست مدینه» یا حکمت علمی یا علم نومیاس جدا کرد.

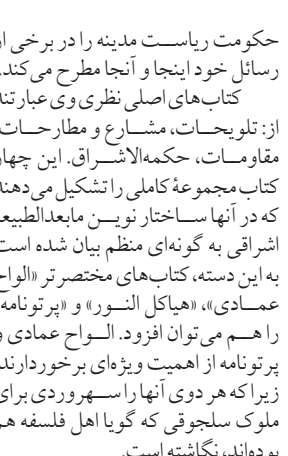
سهروردی سیاست و حکومت و تعبیر را مرتبط با «شهر» (مدینه) عنوان نمی‌کند و در هر موردی که درباره حکومت سخن می‌گوید، آن را «تعبیر الهی» مربوط می‌داند. از دیدگاه حکمت اشراق، حکومت هنگامی دارای اعتبار

تأثیر کتاب‌های جمهورییت افلاطون قرار گرفته بود که طرح نوین سیاستمان فلسفه را بر مبنای چارچوبی سیاسی بیان می‌کند. «اما سهروردی چنین حکمتی را بر مبنای «امرالله» می‌داند که از راه الهی به حاکم حکیم می‌رسد. در ساختمان نوینی که سهروردی بر اصول افلاطونی و علم‌المعرفه اشراقی استوار کرده، معرفت خاص فرایند اشراق است که به حکمت اشراقی می‌انجامد. و تنها کسی که به چنین حکمتی رسیده، حکیمی حاکم می‌تواند باشد و مردم در پرتو سیاست او، در راه عدالت و تحصیل سعادت گام توأند برداشت.

حکیم متأله سهروردی فردفاصل دانایی است که از حکمت ذوقی و بحتی متنها هماهنگی رسانیده است. صاحب حکمتی است که وی را سیاستمدار عادل می‌سازد و به وی توانایی اجرای «امرالله» را در مدینه می‌بخشد. چنین کسانی (یعنی حکمای متأله) در عصر خود

که در خدمت مدینه قرار می‌گیرد و از این قرار گرفته بود که طرح نوین سیاستمان را به مدینهٔ فاضله فارسی افزود؛ قصد سهروردی در اکثر آثارش، بازسازی ساختمان مابعدالطبیعه بر مبنای اصولی است که در برخی موارد با اصول اولیه مشال متفاوتند. در بسیاری از موارد در کتاب حکمت‌شناسی قبل از خود موافق است و از این سبنا کاملاً پیروی می‌کند؛ اما در شناخت‌شناسی و هم در بحث هستنی، اندیشه سهروردی با حکمت مشاء تفاوت اصولی دارد.

در هیچ یک از آثار سهروردی به بخشی بارسلدای جداگانه در باب فلسفهٔ سیاسی بر نمی‌خوریم، اما به تفسیر اندکی فلسفه چنان‌که پیش از وی انجام شده ذکر کرده، اشاره می‌کند و حکمت علمی را به اخلاق، حکمت مزلیه و حکمت مدنی تقسیم می‌کند. از آن تقسیم‌بندی فقط یک پار در کتاب «تلویحات» یاد کرده است؛ اما مسائل مربوط به سیاست و



حکومت ریاست مدینه را در برخی از رسالهی خود اینجا و آنجا مطرح می‌کند.

کتاب‌های اصلی نظری وی عبارتند از: تلویحات، منشاخ و مظارحسات، مقالموات، حکمه‌الاشراق. این چهار کتاب مجموعهٔ کاملی را تشکیل می‌دهند که در آنها ساختار نوین مابعدالطبیعه اشراقی به گونه‌ای منظم بیان شده است به این دسته، کتاب‌های مختصرتر «الواح عمادی»، «هیالک السور» و «پرتونامه» را هم می‌توان افزود. السواح عمادی پرتونامه از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ زیرا که هر دوئی آنها را سهروردی برای ملوک سلجوقی که گویا اهل فلسفه هم بوده‌اند، نگاشته است.

فصل نهایی هر یک از این رساله‌ها اختصاص به مطالبی دارد که از درون به چیزی که می‌توان «آیین سیاسی اشراقی» نامید، پی برد و نیز این رساله‌ها با مقدمه‌ای آغاز می‌شوند که در آنها سهروردی از غایت حکمت سخن به میان آورده و مطالبی پیرامون نقش حکیم متأله در حکومت بیان می‌دارد. از جمله در حکمه‌الاشراق، قسمت دوم، مقالهٔ پنجم «فی المعاد و النبوات و المنامات» و فصل پنجم «فی بیان سبب الانذارات و المعارفات و بقاء النفس و السعاده و تلویح دوم «فی سبب افعال خارقه‌العاده» تلویح چهارم «فی النبوات و آیات المنامات علی المعنیات»، تلویحات، علم سوسم، مورد چهارم «فی النبوات و آیات المنامات و نوحها» و به‌خصوص ماتبلیق «بها» به‌خصوص فصل سوم «فی کیفیه ظهور المعنیات» و فصل ششم «فی سلوک الحکماء المظهرین»، فصل پایانی رسالهٔ فارسی پرتونامه هم اهمیت ویژه‌ای در زمینه مورد نظر ما دارد که در اینجا چند سطر از آن را آورده‌ام که «اینان که چون هر یکی از مردم به همه کارها و مهمات خویش قیام توأند، نمود پس شاری ضروری بود، که مادیات را در حیرت و او متخصص به افعالی که نور از آن عاجز باشند و اگر نه سخن او نتواند، او را معارضت و مراعات نمایند…»

کسی که نفس او به نور حق و ملای اعلی روشن شود، در آن نور اکسیر علم و قدرت باشد، عجب نباشد که مادت عالم سخا را شود و از روشنی روان او، سخنش در ملأ اعلا مسموع باشد…»

موضوع اصلی هر یک از فصلهای نامه‌در عبارت است از اینکه از طریق تفاضله و بنف و روحانی، خلیع بدن، تقلیل شسوافل حواس ظاهر و غیره موضوع مدرک قابلیت درک انوار الهی را می‌یابد و قدرتی کسب می‌کند که مجاز به نور «بپا» شده و از این طریق می‌تواند کارهای خارق‌العاده کند و صاحب فرامات شناخته شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۱، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲- فارابی، کتاب مبنای آراء اهل‌المدینه الفاضله، تصحیح ریشاد والترز، ۱۹۸۷، ص ۳۸.

۳- مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۵۴.

۴- همان، ص ۵۰.

۵- مجموعه مصنفات، ج ۳، صص ۷۵ به بعد.

۶- سمنجینی از مقالات فارسی دربارهٔ شیخ اشراق سهروردی (حسن سیدعرب)

چگونه است که گویه بر جای است و تن وی است؟ پس چیست؟» بزرجمهر گفت که «برای خود گزارش ساختمان از شمش چپز، هر روز از آن لختی بخورم، تا بدین مانده‌ام.» گفتند: «ای حکیم! اگر بینی، آن معجون ما را بیاومز تا اگر کسی از ما را یاران ما را کاری افتد و چنین حال پیش آید، آن را پیش داشته آید.»

گفت: «نخست، فقه درست کردم که هر چه آید – عَزَّوَجَلَّ – تقدیر کرده است، باشد.

دیگر، به قضاء او رضا دادم. سوم، پیراهن صبر پوشیده‌ام که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست.

چهارم، اگر صبر نکم، باری، سودا و ناشکیبایی را به خودارنده‌م. پنجم آن که اندیشم که مخلوقی در اچون من، کار برتر از این است، شکر کنم.

ششم آنکه از خداوند – سبحانه و تعالی – نومیدنیستم که ساعت‌تا ساعت فرج دهد.»

نهمین بزرجمهر بگفتند و خواص و قوم او را نزدیک وی آوردند تا با وی سخن گویند، مگر جواب دهد.

دیگری چون پرسید: «ای حکیم! گفت: «زندگانی ملک دگر با دلمرا مردمان، دانا و خرم‌دند روزگار گویند، پس چون من از تاریکی به روشنایی آمدم، به تاریکی بازنرم که زندگانی و جای تنگ و نارکم می‌بینم؛

آیین سیاسی در فلسفه اشراق

بخش اول



روسی کامل توأند بود و اگر حکومت در دست آنان باشد، آن دوره از زمان «نورانی» خواهد بود.
حاکم و کسب حکمت
شاید مهم‌ترین جنبهٔ «آیین سیاسی اشراقی، چگونگی کسب حکمت‌نوط باشد. از دیدگاه فارابی، ریاست مدینه با حکومت توأند در دست هر کسی باشد. این اصل فلسفهٔ سیاسی را سهروردی کاملاً می‌پذیرد، اما اضافه می‌کند که: «ریاست مدینه باید در دست انبیا، پادشاهان ملکوتی یا حکمای متأله قرار بگیرند.» اما مورد اساسی ریاست را که فارابی عنوان می‌کند، یکی «طبیعت و فطرت» و دیگری «هبات و ملکات ارادی» را در نظر نمی‌گیرد. به

نقش و به عقل فعال پیوسته رسیده و در حین حال، میان «رئیس» در فلسفهٔ فارابی و سهروردی، تفاوت اصولی وجود دارد؛ زیرا «آیین مدینه» نزد فارابی کسی است که «به‌الذی یقف علی کل فعل یمكن ان تبلغ به السعاده، دراصل افلاطونی است، اما سهروردی ارزش‌های نمایان ششاهان اسپطری ایران را آن پیوند نمی‌زند؛ مثلاً از «کیخسرو» به‌عنوان نمونهٔ کاملی از حکومت حکیمانه مدالنه یاد می‌کند. و هر اندازه که گفتاری فلسفی بدیهم، جنبهٔ عملی آن مهمتر خواهد بود چون اساس آن نسبت حکمت و عمل حکومت در وجود حاکم آگاه و دارای صفات پدیدار است. این چنین حکیم حاکمی، اصل پایهٔ «آیین سیاسی اشراقی» است.

الته جنبهٔ اصلی در فلسفهٔ سیاسی اسلامی مذهب‌پیش از سهروردی شناخته شده و به‌ویژه نظام مدینهٔ فاضله فارابی بر آن استوار است، یکی از مهمترین مورخان فلسفهٔ سیاسی، لیو اشتراوس، در مورد فارابی (و ناگزیر دربارهٔ اساس فلسفهٔ سیاسی اسلامی) نقش بنیادی حکومت حکیم دانسا را بیان کرده و چنین گفته است: «فارابی چنان تحت

«**آیین سیاسی اشراقی**» **ترکیبی است از دو بنیاد اندیشهٔ سیاسی اسلامی و باورهای باستانی ایرانی دربارهٔ فرّ کیانی. بنا بر سنت ایرانی، هر که طلب علم کند و به «حکمت متعالیه» دست یابد، به‌وی فرّه ایزدی داده می‌شود. و سرانجام سنت کهن ایرانی در باب وزی‌ای خرم‌دند و حکمت خود را در جهت گسترش عدالت قرار می‌داند**»

برحق از دیدگاه عالم اشراقی، حکومتی واژه «مدینه» را تنها در مورد شهرهای خیالی به کار می‌برد؛ شهرهایی مانند جابلقا، جابرس (جابرسا) از اقلیم هشتم، هورقلبا، یعنی مکان‌هایی که تنها در «عالم خیال»، در عالم عالم محسوس، جسای دارند؛ از همین رو وی هیچ‌گاه سخن از «مدینهٔ فاضله» یا «مدینه فاسده» پیش نمی‌کشد. آنچه وی مثلاً دربارهٔ مدینهٔ جابلقامی گوید، ربطی به مدینهٔ فاضلهٔ آرمانی در فلسفهٔ سیاسی یونانی ندارد.

ساز در همین زمینه وی به یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فلسفهٔ اشراقی می‌داند

پیوگی از تاریخ

بزرگمهر حکیم و کسری

ابوالفضل بهیتی چنان خوانده که چون بزرجمهر حکیم، دین عیسی پیغمبر (صلوات‌الله علیه) گردید، پسران او وصیت کرد که: «در کتب خوانده‌ام که آخرالزمان، پیغمبری خواهد شد؛ نام او محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)، اگر روزگار یابم، نخست کس من باشم که بدو گروم و اگر نیابم، امیدوارم که خشر ما را یابم او کند. شما فرزندان خود را همچنین وصیت کنید تا بهشت یابید.» این خبر به کسری نوشیروان برده شد. کسری به عامل خود نامه نوشت که: «در ساعت، چون این نامه بخوانی، بزرجمهر را از بند گران و غل به درگاه فرست.» عامل نیز فرمان، او را فرستاد و خبر در پارس افتاد که «باز داشته و افراد بخواندند.»

روزگاری، به‌درمان چرانمودی که این پادشاه و لشکر و رعیت بر راه راست می‌رفت؛ غرض تو آن بود تا ملتک کرامات و مراتب، که آن را نه از حسن رای مایبافتی و نه درجه وزارت رسیدی و تعبیر ملک ما بر تو بود. از دین پدران خویش چرا دست بازداشتی؟ و حکیم

چهارشنبه ۲۷ دی ۱۳۹۶ – ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ – ۱۷ ژانویه ۲۰۱۸ – سال نود و دوم – شماره ۲۶۹۱۸

فتوت

جنید بغدادی: فتوت نزدیک من آن است که فتوت را نبینی و آنچه کرده باشی، به خود نسبت نکنی کی: این من می‌کنم!

یحیی بن معاذ رازی: یخ‌بخ آن دل که از اشتغال دنیارسته باشد و از احوال آخرت ایمن شده، همت از این هر دو سر بگسسته باشد و به حق پیوسته!

کشف‌المحجوب

یزد

شهر هنر و تاریخ

دکتر مشایخی

اگر که بخت تو در این زمانه یار بود
به شهر یزد به شهر سالدات گذار بود
جهان به کام تو شیرین بود
به هر هنر خوشا کسی که مقیم اندر این دیار بود
تو را شوند پذیرا چنان‌که شاد شوی
جز این ز جملهٔ خوبان چه انتظار بود؟
چنین کسان که دل خود فدای دوست کنند
کیا بر آینهٔ قلیشان غبار بود؟

تحملی که بود در وجود مردم آن
زبازند همهٔ خلق روزگار بود
به هر کجا که روی، شور و شوق و شادایی است
صفا و صلح در این خطهٔ پایدار بود
کلام جمله خوش‌آهنگ و گرم و موزون است
شکوه و عشق در این لهجهٔ آشکار بود
زنان ز نعمت آزادیگی، شریف و عقیف
به کار تربیت طفلشان شاعر بود
نیوغ و ذوق پذیرشکان یزد مشهور است
کجا به کشور از این بهتر اعتبار بود؟
کنند کام تو شیرین ز شهد شیرینی
اگر که مرد بگذد سرفراز در این شهر
ز همت زن غمخوار و غمگسار بود
سفر چو تاجر یزدی کند به گرد جهان
به هر کجا که رود، صاحب اختیار بود
بین تو مسجد جامع که برده سر به فلک
که کار نیست، خدا را که شاهکار بود



به شرق و غرب بین مسجدی ندیده کسی
چو کوه در دل این شهر استوار بود
برون ز شهر چو بینی ز باغ و داغ بسی
گمان برگی که طرف‌بزی لاله‌زار بود
ز بس که سوسن و ترنس نشسته طرب‌چمن
به نغمه، بلبل شادان به شاخسار بود
نسیم شهر بود پُر ز عطر جان‌پرور
چنانچه دامن بستان به نوبهار بود
امید و عشق جوانان به دانش است و ادب
که شهر در همه جا نسل هوشیار بود
در این سفر که به شادی گذشت و می‌گذرد
چه خاطرات خوش زنده ماندگار بود
به خاک پای چنین مردمی زهرپرور
محبت است که خوش درخور نگار بود
کرم کنند و قدومت به دیده بگذارند
اگر گذار تو اینجا هزار بار بود
ز شعر و شادی دکتر مشایخی نه عجب
اگر که خاطره‌ای نیک یادگار بود

لین‌انگ‌و

صفی‌آباد

کاخ صفی‌آباد یا مادر شاهعباس در سال ۱۰۱۶ق به فرمان شاه صفوی ساخته شد و به نام فرزندش شیخ‌میرزا نامگذاری شد. صفی‌آباد در جنوب غرب پهبشهر (استان مازندران) و در بالای ارتفاعات متشی به شدت با ۳۰ کیلومتر چشم‌انداز قرار دارد. این عمارت باشکوه در میان باغی زیبا به صورت بنایی مربع شکل در ابعاد ۲۵x۲5 متر و در دو طبقه ساخته شده است. ورودی کاخ در سمت شمالی دارد و با عبور از چند پله و راهرو و هشتی، می‌شود به داخل طبقه اول رفت که اتاق‌های متعددی دارد. باقیهٔ دوم نیز راهرو و اتاق‌های زیباست.

در آن حوالی چشمهٔ «خصل» جاری است که با استفاده از اختلاف سطح، وارد عمارت می‌شود و ضمن کشش کردن محیط در تابستان، با حوض وسط ساختمان می‌ریخت. به گفتهٔ مورخان دیوارهای دورنی کاخ نقاشی‌های گوناگون داشت که امروزه اثری از آن برجای نمانده است. از



صفی‌آباد تا باشگاه پهبشهر (عمارت چهلستون)، یک راه زیرزمینی احداث شده بود که در مواقع ضروری (همچون تهاجم ازبکان) مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ چه، تا دریا تنها حدود ۱۶کیلومتر فاصله دارد. این بنا در زمان شورش قاجارها آسیب دید و در زمان نادر باسزازی و در زمان قاجاریه مرمت شد. اگرچه بعدها طعمه حریق شد اما در سالهای اخیر بازسازی و احیا شده است.